

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه بیست و چهارم؛ ۱۴۰۲/۰۸/۱۴ فقه العروة الوثقی (اجتهاد و تقلید) استاد علی دوست

ادامه بررسی نظر آیت الله حکیم

دیروز فرموده آیت الله حکیم و نقد ما را ملاحظه کردید. ایشان بیان داشتند که اختلاف در تفسیر تقلید، از اختلاف در تعبیر تجاوز نمی کند. ولی این مایه تعجب است که در ۵ محور اختلاف بود: ۱- آیا عمل لازم است یا نه؟ ۲- آیا التزام لازم است یا نه؟ ۳- آیا علم به نظر مجتهد لازم است یا نه؟ ۴- آیا تعیین مجتهد لازم است یا نه؟ ۵- آیا احکام تقلید متفاوت است یا نه؟

آنچه که در رابطه با نظر آیت الله حکیم باقی مانده، مهم است و اختصاص به این مبحث نیز ندارد. ایشان فرموده اگر مجتهدان متعدد بودند یعنی کسانی که صلاحیت تقلید را دارند و نظراتشان هم متفاوت بود. اینجا خیلی ساده بگویم مثلاً در مسأله تسبیحات اربعه دو تا مجتهد داریم که صلاحیت تقلید دارند و نهادها آن دو نفر را مشخص کرده اند، یک نفر از ایشان می گوید سه تا تسبیحات واجب است و دیگری می گوید یک بار تسبیحات کافی است. من مقلد اینجا چه کار کنم؟ آیت الله حکیم می فرماید، اینجا من نهاد حجت تخییری را ارائه می دهم. البته بیان ایشان به این روانی نیست ما روان بیان می کنیم. حجت تخییری یا تخییر در انتخاب حجت یعنی شما باید مجتهد خود را انتخاب کنید.

توجه داشته باشید، اگر بخواهید هر دو مجتهد را انتخاب کنید که نمی شود؛ زیرا تناقض است که بگویند من از هر دو تقلید می کنم! از هر دو یعنی چه؟ نگویند از هر دو تقلید می کنم ولی سه تا تسبیحات می گویم! اسم اینکه تقلید نشد. پس تقلید از هر دو تناقض است.

اگر من آقای حکیم بگویم از یک نفر خاص تقلید کنید، این ترجیح بلا مرجح است. اگر بگویم از هیچ کدام تقلید نکنید، این خلاف سیره و اجماع است. وقتی دو تا مجتهد که در هر دو نفر، شبهه علمیت و شبهه برابری است، ما حق نداریم آن دو نفر را کنار بگذاریم و سراغ یک مجتهد دیگر برویم. نگویند احتیاط لازم است؛ احتیاط لازم و واجب نیست. آیا این بررسی نتیجه ای جز حجت تخییری یا تخییر در حجت دارد.

ایشان اصرار دارند این تخییر را که ملتزم بشوید بر اینکه از یک نفر تقلید کنید، تقلید نماند، بلکه می فرماید این التزام مقدمه تقلید است. حقیقت تقلید آن عمل است که بعد از انتخاب می باشد. می دانید چرا ایشان این را اصرار دارد بفرماید؟ چون ایشان التزامی را که سید ماتن می فرمود قبول ندارد و می خواهد تلاش کند تا التزام به احدهما و لو تخییراً از دل تقلید بیرون بکشد و بگوید این تقلید نیست. بعد که انتخاب کردید و مشغول عمل شدید، تقلید محقق می شود.<sup>۱</sup>

۱. اینکه گفتم این بحث در خیلی جاها به درد می خورد برای این است که واقعاً خیلی وقتها حجتها با هم نمی سازند، مثلاً دو نفر می گویند این آقا اعلم است و دو نفر می گویند آن آقا اعلم است. مثلاً دو نفر می گویند آن آقا قائل

آیت‌الله حکیم دربارهٔ تعدد مجتهد در قالب یک قضیهٔ رباعی می‌فرماید:

«فلما امتنع ان يكون الجميع حجة (نمی‌شود همه را حجت دانست؛ زیرا در برخی از موارد، نظرات با هم سازگار نیست. مثلاً دو نفر می‌گویند این آقا اعلم است و دو نفر دیگر می‌گویند آن آقا اعلم است و این نمی‌تواند درست باشد یا برای قاضی دو نفر یک جور شهادت می‌دهند و دو نفر دیگر یک طور دیگر شهادت می‌دهند. این تعارضات همیشه در شهادتات نیست شهادت نیست؛ مثلاً در اقرار یک چیز می‌گوید و شهادت شهود یک چیز دیگر را بیان می‌کند. مثلاً سند رسمی یک چیز بیان می‌کند و شهادت مردم محل چیز دیگری را بیان می‌دارد.) و لا واحد معین لانه بلا مرجح و لا التساقط و الرجوع الى غير الفتوى، لانه خلاف الاجماع و السيرة تعین ان يكون الحجة هو ما يختاره فيجب عليه الاختيار مقدمة لتحصيل الحجة. و ليس الاختيار الا الالتزام بالعمل على طبق احدى الفتويين او الفتاوى بعينها و حينئذ يكون الالتزام مقدمة للتقليد لا انه عينه . و مما ذكرنا يظهر ان دعوى ان التقليد هو الالتزام مما لم يتضح له مأخذ (تساقط هم که نمی‌گوییم یعنی نمی‌گوییم به فتوای غیر آن دو رجوع کن. غیر فتوا یعنی چی؟ آیا فتوای دیگران است؟ یا رجوع به احتیاط است؟ اگر بگوییم تساقط و وجوب رجوع به غیر فتوا یعنی وجوب احتیاط و عمل به احتیاط که این وجوب احتیاط، مخالف اجماع و سیره است. بلکه اجماع و سیره می‌گوید در بین همین فقهای متعدد سیر کن و از بین آنها تقلید نما. پس وقتی اینطور شد گزینهٔ چهارم متعین می‌شود. پس نه همه حجت هستند و نه یکی معین است و نه تساقط می‌شود؛ بلکه قضیهٔ چهارم می‌گوید، اختیار در دست مقلد است که باید یک نفر را اختیار کند. آیا اختیار موضوعیت دارد؟ خیر. بلکه اختیار مقدمه برای تحصیل حجت است که باید ملتزم شود از یکی تقلید کند و این مقدمهٔ تقلید است و تقلید با عمل محقق می‌شود. پس آیت‌الله حکیم تقلید را التزام نمی‌داند. بنابر نظر ایشان، مقلد باید یک نفر را به عنوان مقلد انتخاب کند و اینطور نباشد یک هفته، یک شخصی را به عنوان مرجع و هفتهٔ دیگر نفر دیگری را انتخاب نماید.»

آیت‌الله خویی

آیا ایشان با آیت‌الله حکیم اختلاف نظر دارند یا خیر؟ اگر اختلاف دارند، اختلافشان در چیست؟ اختلاف ایشان با آیت‌الله حکیم بسیار مهم است.

مرحوم آیت‌الله خویی می‌فرماید: اولاً (با دخل و تصرف من در عبارت) مثل اینکه ما با آقایان در تفصیل تقلید خیلی بحث داریم. معمولاً آقایان وقتی می‌گویند تقلید یعنی مقلد (عامی) فتاوی مجتهد را ملتزم بشود یعنی مثل یک گردن‌بند بیاندازد گردنش و بگوید من از این به بعد از این آقا تقلید می‌کنم.

است و دو نفر می‌گویند این آقا قتل نیست. یا دو نفر می‌گویند این آقا عادل است و دو نفر دیگر می‌گویند این آقا عادل نیست. آیا در اینگونه موارد هم انتخاب حجت گفته می‌شود؟ با فرض این که حجت است. این خیلی بحث مهمی است در حد یک پایان‌نامه مخصوصاً با آن نظر مخالف آیت‌الله خویی که خواهیم رسید اگر اینها را کنار هم بگذارید خیلی بحث زیبایی درمی‌آید. این بحث خیلی مهم است. گاهی برخی از دوستان تماس می‌گیرند و می‌گویند که ما تصویری از علم اصول نداشتیم و آنقدر از زوائد اصول صحبت کرده بودند به اینکه اصول متورم شده است و ... و مثال‌ها هم مانند اکرم العلماء الا الفساق بوده، ما باور نمی‌کردیم که مسائل اصول اینقدر کارآمد و مهم باشد. وقتی می‌آییم درس، می‌بینیم که اصول در امور مختلف کاری و زندگی به کار می‌آید. بله! برخی از انتقادات هم وارد است.

الآن تصور شما غیر از این بود؟ تقلید یعنی عامی اخذ کند فتاوی مجتهد را و بیاندازد گردن خودش. یعنی عامی فتاوی مجتهد را بگیرد و بیاندازد گردن خودش و هر چه او گفت دنبال کند. اساساً تقلید را به این خاطر تقلید گویند، چون عامی فتاوی مرجع را مانند گردنبنده به گردن خودش انداخته است.

اما اگر به لغت و حتی عرف رجوع شود، تقلید به گردن خود انداختن نیست بلکه به گردن دیگری انداختن است. یعنی عامی می‌آید بار مسئولیتش را بر گردن مقلد می‌اندازد. پس دو چیز است: ۱- فتاوی مجتهد را به گردنم بیاندازم. ۲- عامی بارش را روی دوش مجتهد بگذارد. حالا مثالی وجود دارد که قشنگ نیست. مثلاً در حج وقتی می‌گویند فلانی شتر یا حیوان قربانی را تقلید کرده است؛ یعنی چیزی را به گردن حیوان آویزان کرده است؛ یعنی مقلد چیزی را بر گردن حیوان آویزان می‌کند. در اینجا مقلد بارش را روی دوش مجتهد می‌اندازد.

اگر معنای اول باشد می‌شود همان تصور سید ماتن که فرمود: التزام به فتاوی مجتهد، تقلید است. این بیان سید با کدام نگاه می‌سازد؟ وقتی سید می‌فرماید: من ملتزم شوم آرای یک فقیه معین را عمل کنم، این با تفصیل و معنای اول می‌سازد. اما وقتی لغت را نگاه می‌کنیم تفصیل دوم در آن وجود دارد. لذا آیت‌الله خویی زیر التزام می‌زند و کلام سید ماتن را سالبه به انتفای موضوع می‌کند که اصلاً نگاه سید ماتن بر اساس نگاه عامیانه است که به التزام معنا شده است در حالی که در لغت معنای دیگری دارد.

بعد آیت‌الله خویی خیلی مفصل وارد روایات می‌شود که اصلاً روایات هم همین را بیان می‌کند که اصلاً کسی که فتوا می‌دهد بار دیگران را به دوش می‌گیرد و در نظام تقلید این مجتهد است که بار مقلد را به دوش می‌کشد. در نظام افتاء و استفتاء، مفتی بار را به دوش می‌گیرد نه مستفتی. در اینجا مجتهد مفتی است.

ایشان بعد می‌فرماید اگر به من بگویید تقلید را معنا کن می‌گویم: «استناد به قول غیر در مقام عمل.» هیچ کس استناد را نمی‌تواند زیر سؤال ببرد. یعنی یک آقای پیدا شود بگوید من در تقلید استناد را لازم نمی‌دانم. پس تقلید به چیست؟ همین که مسئولیت عمل خود را به گردن مجتهد می‌اندازی، در حقیقت استناد می‌کنی که اگر درست باشد تو مسئولی و اگر خطا باشد تو مسئولی و اگر کوتاهی کرده باشی تو مسئولی و اگر کوتاهی نکرده باشی تو مسئولی.

بعد آیت‌الله خویی بدون اینکه رسماً اعلام کند، خود را با آیت‌الله حکیم درگیر می‌کند. حالا احترام بوده یا چیز دیگر نمی‌دانیم و به هر حال نمی‌گوید که می‌خواهم کلام ایشان را نقد کنم. درباره همین قسمتی که از آیت‌الله حکیم خوانده شد، ایشان می‌فرماید من نهادی به اسم «حجیت تخییری» یا «تخییر در حجت» نمی‌فهمم. یعنی چه حجت تخییری یا تخییر در حجت؟ بلکه اگر حجت مشخص است باید حجت را اخذ نماییم و اگر حجت‌ها به جان هم افتادند، «تعارضاً تساقطاً» و باید برویم سراغ غیر فتوا و آن هم چیزی غیر از احتیاط نیست که اگر ممکن بود باید احتیاط شود و اگر ممکن

نمود تخییر می‌شود. پس چیزی را که آیت‌الله حکیم بر اثبات آن اصرار دارد آقای خویی اصرار بر نفی آن دارد.<sup>۲</sup>

آیت‌الله خویی می‌فرماید: «ان الحجية التخييرية - باى معنى فسرت - امر لا محصل له فى المقام وان الوظيفة حينئذ هو الاحتياط لسقوط الفتويين او الفتاوى عن الحجية بالتعارض.»

اینجا دو مبنای عجیب است: مبنای تعارض و تساقط و مبنای تعارض و حجیت یکی از دو مجتهد.

ایشان بعد از اینکه چندین صفحه شاید حدود پنج صفحه راجع به این مسئله بحث می‌کند، آخر کار می‌گوید اصلاً بحث از این کلمه چه فایده‌ای دارد؟! اگر کلمه تقلید در روایت و آیه‌ای آمده بود هرچه بحث می‌گردیم خود بود. اما وقتی این کلمه در هیچ آیه و روایت معتبری نیامده، چرا باید بحث کنیم و می‌خواهیم چه ثمر فقهی را بگیریم.

إن قلت: آقای خویی این کلمه در روایت امام عسکری؛ «من كان من الفقهاء صائناً لنفسه ... فللعوام ان يقلدوه» وجود دارد. اگر این روایت معتبر بود، بله. ولی سوگمندان باید گفت این روایت مرسله است که طبرسی صاحب احتجاج نه صاحب مجمع البیان آن را در الاحتجاج نقل کرده است. طبرسی برای قرن ۵ و ۶ است و امام عسکری؛ برای قرن سوم هستند. با این فاصله این روایت مرسله بوده و به درد نمی‌خورد. پس بهتر است که روی این کلمه معطل نشویم.

ممکن است گفته شود بحث از این کلمه به درد می‌خورد چون وقتی علما به مسئله بقای بر تقلید میت می‌رسند یا مسئله عدول از مجتهد حی بعد از تقلید به مجتهد حی دیگر را بحث می‌کنند که آیا جایز است یا نه؟ لازم است در این مسائل تقلید را بررسی کرده باشیم. پس اینکه می‌فرمایید در روایت و آیه نیامده و به درد نمی‌خورد، پس وقتی می‌خواهید این مسائل را بحث کنید لازم است از تقلید بحث شود.

---

۲. این همان مطلبی است که باب قضا، شهادت، طهارت، نجاسات، اجتهاد و تقلید و... را در بر می‌گیرد و چقدر مهم است و ببینید این دو تا مبنا چقدر متفاوت است. این مطالب مهم است و من در کتاب روش‌شناسی اجتهاد که به روش‌های اجتهادی معاصر اختصاص دارد این دو مبنا را به عنوان دو روش آورده‌ام. البته هر نوع اختلافی هم به معنای دو روش نیست، مثلاً یک فقیه بگوید شرط مفهوم دارد و دیگری بگوید شرط مفهوم ندارد اینکه دو روش درست نمی‌کند. یکی از اختلافاتی که مولد روش است این دو مبنا می‌باشد. از قدیم در این دو مبنا اختلاف بوده است که در موارد تعارض چه کار کنیم؟ آیا هر دو را کنار یزنیم؟ یا یکی را باید انتخاب کنیم؟ مشکل هم این است که اگر دو نفر گفتند فلانی اعلم است و دو نفر دیگر گفتند دیگری اعلم است، حُب شما این‌ها را کنار بگذارید و سراغ دو نفر دیگر بروید، حُب آن دو نفر دیگر هم اگر گزینه‌ی سومی را بیان دارند، مشکل بیشتر می‌شود. اما اگر یکی از آن دو مجتهد را تأیید کنند نتیجه این می‌شود که یک طرف دو عادل و یک طرف چهار عادل وجود دارد. می‌دانید که در بینة، تعداد مهم نیست تا به آن طرف که چهار نفر وجود دارد عمل شود. این فایده ندارد چون هر دو طرف بینة هستند و تعداد اثری ندارد. مثلاً دو نفر می‌گویند فلانی قاتل است و دو نفر می‌گویند فلانی قاتل نیست. عرض این است که با بسط بیته هم کار حل نمی‌شود و اینجا تعارض رخ می‌دهد. مثلاً در اخبار، یک مبنا تعارض است و یک مبنا در اخبار، تخییر است و این دو تا روش و مبنا است.

ایشان پاسخ می‌دهد مگر مسئله بقای بر تقلید یا عدول از حی به حی دیگر بعد از تقلید، مگر متوقف بر آن است تا کلمه تقلید در آن باشد یا حتماً باید معنای تقلید درست شود تا ما این مسائل را داشته باشیم؟! این مسائل، متوقف بر موضع مشخص در روی کلمه تقلید نیست.

حالا اگر به جای تقلید گفته شود متابعت اشکال دارد؟ مثلاً اگر مجتهد مُرد، آیا بقای بر متابعت از آن مرجع جایز است یا خیر؟ یا عدول از حی به حی دیگر بعد از متابعت از او جایز است یا خیر؟ پس اینطور نیست که حتماً باید معنای کلمه تقلید روشن شود.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین